



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

ضرورت

بررسی مدالهند

سند چشم انداز

(بررسی عقلانیت برنامه ریزی)

حجت الاسلام و المسلمین صدوق

گروه پژوهشهای تطبیقی

خرداد - ۱۳۸۳

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و الصلاة و السلام على رسول الله و على اهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعن على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين.

در ابتدای جزوه‌ای که می‌خواهد تنظیم شود، باید توضیح داده شود که ما در شرایطی زندگی می‌کنیم که از نعمت عظیم و بزرگ ولایت اجتماعی بهره‌مند هستیم.

این بزرگترین نعمتی است که به شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت بعد از هزار و چهار صد سال عطا شده است و نظامی است که متولیانش (در درجه‌ی اول حضرت امام خمینی (ره) و بعد از آن هم شاگرد خلف ایشان، مقام معظم رهبری) اقامه‌ی کلمه‌ی حق و توحید را به دست گرفته‌اند و فقهای عظیم الشان اسلام به ظرفیت اداره‌ی یک جامعه نائل آمده‌اند که می‌توانند ربط همه‌ی عرصه‌ها و شئونات زندگی یک ملت را به دین تمام کنند و از نعمت اسلام برخوردار شوند.

گرچه این نظام یک نهالی است که تازه متولد شده و ساقه‌ی نازکی دارد و باید از آن به خوبی مراقبت شود تا تنه‌ی تنومندی پیدا کند، برای این مطلب آن آیه‌ای را که در آخر یکی از سوره‌ها آمده در رابطه با حرکت پیامبر به این مضمون که این حرکت نهالی است که به درختی ستبر و بزرگ تبدیل خواهد شد.

به نظر من می‌آید که بعد از ۱۴۰۰ سال، جمهوری اسلامی در مسیر آن آیه، می‌خواهد پایه‌های ستبر شدن حکومت پیامبر را قبل از ظهور حضرت ولی عصر (عج) فراهم نماید. لذا هم امتحانات این انجام وظیفه، و وظایفی که در اصل این مطلب ترسیم می‌شود، سخت است و هم باری که می‌خواهند بلند کنند، سنگین است و هم موضوع عنایت خاصی حضرت ولی الله الاعظم (عج) است و هیچ تردیدی در این مطلب نیست که این مطلب جزء حوائج اصلی و بنیادی ایشان است.

خوب ما در یک چنین شرایطی زندگی می‌کنیم.

شرایط دومی که بعد از بیست و پنج سال به وجود آمده است این است که ما بعد از اینکه نظام به یک ثبات نسبی دست پیدا کرد و حملاتی در رابطه با بود و نبود انقلاب، با وجود حوادثی مثل حرکت ضد انقلاب در داخل و جنگ جهانی و بین‌المللی بر علیه انقلاب - که به نظر من جنگ تحمیلی را باید یک جنگ جهانی و بین‌المللی دانست - برای

محو کلمه‌ی حق، نشان می‌دهد که کفر، دقیقاً ضربه‌ای که خورده است و پیروزی‌ای که برای طرف مقابلش پیدا شده است را سریع متوجه شد و همه‌ی مقدماتش را فراهم کرد تا این نظام را از ریشه بکند و بر سر این مطلب هم همه‌ی دنیا با هم تفاهم کردند که ریشه‌ی انقلاب را بکنند و سازمان ملل هم در این امر نقش بسیار اساسی داشت، اما به اذن تبارک و تعالی و لطف خاصه‌ی حضرت ولی عصر و عنایتی که به قلوب مردم شد و گوش به فرمان حضرت امام ایستادند، نظام به ثبات نسبی دست پیدا کرد.

بعد از این، فرآیند برنامه‌ها شروع شد، یعنی عقلانیت برنامه‌ریزی آغاز شد و هم اکنون هم یک سال به پایان برنامه‌ی سوم مانده است. تا قبل از آن، جنگ اجازه‌ی چنین کاری را نمی‌داد، زیرا نیازمندی‌های گسترده‌ی دفاعی ما اجازه‌ی نمی‌داد و همه مردم و مسئولین، حول عقلانیت اداره‌ی حضرت امام (رض) برای اداره‌ی جنگ خودشان را هماهنگ می‌کردند و به هر شکلی بود همه سعی می‌کردند که امور رفیق و فتق شود تا جنگ اداره شود. بعد از این بحث برنامه‌ها شروع شد و در آستانه‌ی برنامه‌ی چهارم هستیم.

لذا مرحله‌ی اول را عقلانیت ایمانی، تعبدی و شهادت طلبانه بدانید که این عقلانیت ذوب در حضرت امام بود و توانست رفیق و فتق امور را انجام دهد، در عین حال در پشت جبهه، نظام با کارشناسی شرقی اداره شد، اما به دلیل این که مسئله‌ی اصلی، مسئله‌ی جنگ بود و رئیس جمهور و نخست وزیر و سران سه قوه و فرماندهان جنگ و... به حضرت امام ایمان داشتند، جنگ غلبه پیدا می‌کرد و در شعاع آن، بحث کارشناسی کم‌رنگ می‌شد. بعد از این که جنگ خاتمه یافت، برنامه‌ها آغاز شد.

بنابراین تثبیت اجمالی نظام و اثبات قدرت خودش در صحنه‌ی بین‌المللی باعث شد که یک آزمایشی در سیستم و نظام پیدا شود و مسئولین به این فکر افتادند که حرکت کارشناسی نظام را روی عقلانیت برنامه ببرند.

به عبارت دیگر سه برنامه نوشته شده است و بعد از این سه برنامه، یک تلاثم و عدم تلاثم‌هایی مطرح شده است، یعنی در نتیجه‌ی سه امر که یکی مسئله‌ی کارشناسی شرقی در دوره‌ی جنگ و دوم کارشناسی غربی در دوره‌ی سازندگی و سوم کارشناسی غربی حول محور توسعه‌ی سیاسی در دوره‌ی آقای خاتمی، احتیاج بر این بود که یک عقلانیتی بوسیله‌ی عقلانیت برنامه‌ریزی انجام شود که عقلانیت برنامه‌ها را هماهنگ کند، لذا ضرورت بحث چشم‌انداز این است که نظام به بلوغ عقلانیت برنامه‌ریزی در حد چشم‌انداز رسیده است که هم بتواند عقلانیت برنامه‌ها را هماهنگ کند و هم بتواند یک کارشناسی نسبت به آرمان‌های انقلاب کم‌کم در نظام تثبیت شود.

این مطلب نشان دهنده‌ی این است که چه در سیاست خارجی و چه در تولید علم و رشد فن‌آوری و همه‌ی

عرصه‌های توسعه، چه کارشناسی حاکم بر دستگاه حکومتی بشود.

بنابراین یک ضرورت، ضرورت گزینش کارشناسی برای ساخت تمدنمان است و یک ضرورت هم، هماهنگی برنامه‌ها است و یک ضرورت دیگر هم که در ابتدا گفتیم، ضرورت تثبیت نظام است که این ضرورت ضرورت اول است، زیرا وقتی یک نظام تثبیت می‌شود، مسئولان متوجه می‌شوند که باید حضور همه جانبه پیدا کنند، زیرا مردم انتظار دارند که دولت از نیازهای اولیه مثل گندم و حبوبات و میوه و... تا نیازهای آب و برق و تلفن و جاده و... را هماهنگ کند. یعنی این‌گونه نیست که مردم بگویند خودمان سبزی می‌کاریم یا خودمان گاوداری می‌کنیم و گوسفند پرور می‌کنیم و گوشت خودمان را تأمین می‌کنیم، بلکه الآن همه‌ی این انتظارات از دولت است و دولت باید دامداری‌ها را سازمان‌دهی کند و شیرها، به کارخانه‌های پاستوریزه منتقل شده و شیرهای پاستوریزه به مردم عرضه شود. بنابراین مردم انتظار دارند که همه‌ی این‌ها را دولت تأمین کند. امروز زندگی کردن و تأمین نیازهای روحی و فکری و عملی مردم در صحنه‌های اجتماعی و گروهی و فردی و صنفی و... به حکومت‌ها وابسته است. لذا کم‌کم نیازهای تکاملی و صنفی و به عبارتی همه‌ی امور به حکومت‌ها وابسته شد و حکومتها هم آرام آرام باید به وسیله عقلانیت برنامه‌ریزی امور زندگی را هماهنگ کنند. به صورت طبیعی همه‌ی حکومتها پذیرفته‌اند و نظام ما هم این برنامه‌ها را آغاز کرده است. سه برنامه را تجربه کردند و در طی این سه دوران، تلاثم و عدم تلاثمی را دیدند که ضرورت دوم شکل گرفت و آن هماهنگ کردن این‌ها می‌باشد. لذا بحث چشم‌انداز را به صورت طبیعی برای هماهنگ کردن برنامه‌ها در آستانه برنامه چهارم، مقام معظم رهبری ابلاغ کردند. به این صورت این چشم‌انداز ابلاغ شد.

هم اکنون ما در دفتر فرهنگستان به عنوان بخشی از خدمتگذاران فرهنگی نظام وارد این عرصه شدیم و می‌خواهیم یک تحلیل قاعده‌مند از این سند بدهیم، زیرا کسانی هستیم که متولی به این سند هستیم و می‌خواهیم از آن استضائه کنیم و سعی بر تحققش داشته باشیم. به عبارت دیگر اگر سند در حد عقلانیت برنامه‌ریزی در امور بلند مدت یک نظام است، باید متناسب با شأن منطقی خودش، برای عمل کردن، به آن استضائه گردد. لذا باید تحلیل مدلمند از آن داشته باشیم نه اینکه با فرهنگ عرفی با سند برخورد کنیم. البته با فرهنگ تخصصی هم نباید با آن برخورد شود، بلکه همیشه سندهای برنامه، باید با دید آکادمیک با آن‌ها برخورد کرد. تئوریسین‌ها باید آن را ترسیم کرده باشند. چون چشم‌انداز وحدت و کثرت نیازهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی یک نظام را در بیست سال می‌خواهد ملاحظه کند. حال اصولاً چرا به این گستردگی می‌خواهد ببیند. چرا آن را کوچک و خرد نکنیم و سال به سال زندگی را برنامه‌ریزی نکنیم. در جواب می‌گویند که هضم تمدن موجود بیست سال وقت می‌برد، یعنی اگر تصمیم گرفتید که این تمدن را می‌خواهید و

این کشور هم از صفر می‌خواهد شروع کند، هضم این تمدن که می‌خواهد آن کشور را بسازد و مردمش را تربیت کند، خودش بیست سال وقت می‌برد، به عبارت دیگر این‌که می‌گوییم چشم‌انداز بیست ساله، خودش فلسفه‌ای دارد. در دنیا با ۴ یا ۵ برنامه‌ی ۵ ساله می‌توانند این تمدن را به یک ملت بچشانند و آن ملت از توانمندی‌های یک تمدن بهره‌مند بشود، علت آن هم گستردگی و تنوع موضوعاتش و هم چنین عمق یک تمدن است که تا ایجاد حدّ اخلاق جدید باید جلو برود، یعنی باید فرهنگ مردم عوض شود و فرهنگ هم یکی دو روزه عوض نمی‌شود، بنابراین می‌خواهیم ایجاد ملکه کنیم. به طور مثال برای یک فرد در انسان‌شناسی حدود ۲۰ سال زمان می‌دهید تا چیزی برایش ملکه شود، از سن بلوغ (۱۵ سالگی) شروع می‌شود و تا ۳۵ سالگی ادامه دارد و در این سن است که می‌گویید دیگر انسان شکل گرفته و انسان با قاعده‌ای است، برنامه‌ی زندگیش (این‌که معلم است یا محقق است یا کارگر یا...) مشخص است، بعد از آن می‌گویید این انسان در شغل خودش جا افتاده است، یعنی فرضاً معلم موفقی هم هست، می‌تواند تجربه‌هایش را جمع‌بندی کند و در انتقال تجاربش به آموزش و پرورش کمک کند. لذا خلق ایجاد کردن حداقل بیست سال طول می‌کشد و خلق اجتماعی به معنای وجدان‌کاری و انضباط اجتماعی هم بیست سال طول می‌کشد. لذا از نظر عقلانیت برنامه‌ریزی همه‌ی این‌ها حساب و کتاب دارد و باید در افق ادبیات آکادمیک با آن‌ها برخورد شود. به همین دلیل ما وارد این بحث شدیم و منطق فرهنگستان که یک منطق جدید است، وارد تجزیه و تحلیل این سند شده است.

در این کار ابتدا ما عناوین این چشم‌انداز را از فضای روحی‌ای که داشت بریدیم و آن را به ادبیات جامعه‌شناختی دفتر در آوردیم، زیرا ما یک جامعه‌شناسی داریم که پایگاه وحدت و موضوعات و مقیاس تحولات جامعه را سه سطح می‌کند. برای پایگاه وحدت سه عنوان گرایش، بینش و دانش را دارد و برای پایگاه موضوعات جامعه و هماهنگی جامعه سه سطح توسعه، کلان، خرد را دارد و برای تحولات و مقیاسها هم سه سطح جهانی، بین‌المللی و ملی را دارد. خود این مطلب بحثی لازم دارد که بعداً باید در بحث جامعه‌شناختی دفتر مطرح شود، لذا برای اینکه ابتداءً یک انسی به مبنای خودمان پیدا کنیم، این سند را طبقه‌بندی کردیم و سعی کردیم تطبیقی بدهیم که عناوین این سند به بخش‌های بحث خودمان می‌خورد یا خیر. البته این‌ها مباحثی است که به درد فرهنگستانها می‌خورد و باید ببینیم که این سند نسبت به جدولی که در دفتر (جدول جامعه) موجود است، چه کمبودهایی دارد و علت کمبود آن هم این است که در تنظیم این سند، دفتر فرهنگستان را مشاور قرار نداده‌اند و طبیعی است که ما با جدولی که داریم، در این سند احساس خلاء و کمبود می‌کنیم.

خوب فعلاً این فرض را که ما مورد مشورت قرار نگرفتیم را کناری می‌گذاریم و ادبیات‌هایی را که مورد مشورت واقع شدند را ارزیابی می‌کنیم، یعنی به جای بررسی وضع مطلوب که باعث شود بحث وارد دفتر شود و محققین دفتر به دنبال قضیه بروند، بر می‌گردیم و با محققینی که درگیر این قضیه بودند تفاهم می‌کنیم.

اولین تقسیمی که داریم تقسیم ادبیات انقلاب، ادبیات حوزه و ادبیات دانشگاه است، قطعاً این سه ادبیات یا سه حوزه فرهنگی در فرآیند تصویب سند چشم‌انداز مؤثر بوده‌اند. علتش هم این است که اینها وجود دارند و علاوه بر وجود داشتن به پذیرش اجتماعی هم رسیده‌اند، یعنی هم ادبیات حوزه، هم ادبیات حضرت امام و مقام معظم رهبری و هم ادبیات دانشگاه (متخصصین موجود که وارثان دوره قبل هستند، یعنی ادبیاتی است که طی ۷۰-۶۰ سال قبل از انقلاب در این کشور پایه‌ریزی شده و ادامه پیدا کرده) به پذیرش رسیدند، البته ناگفته نماند که سهم تأثیر هر کدام از این سه ادبیات بر فرآیند تدوین متفاوت است.

حال ما می‌خواهیم به تحلیل این سه بردار بنشینیم، ابتداءً برای اینکه بحث منظم شود، باید وجه اشتراکی را که ادبیات فرهنگستان با ادبیات دانشگاه دارد پیدا کنیم، زیرا چون بحث کارشناسی و موضوع‌شناسی است، بنابراین حدس می‌زنیم ادبیات دانشگاه غلبه داشته باشد، به همین دلیل این بخش را سه سطح کردیم:

۱. یک سطح مقدماتی که مهره‌های درونی آن، ضرورت، موضوع و هدف است. زیرا اگر با ادبیات دانشگاه برخورد کنید، نوعاً درونش ضرورت، موضوع و هدف در می‌آید، چون ادبیات دانشگاه عینی است و با منطق عمل کار می‌کند، پس بعضی از مفاهیم را توانستیم در سطح یک که ضرورت، موضوع و هدف است قرار دهیم. پس اول ضرورت، موضوع و هدف به نحو عام است که من در مقدمه اول ضرورت را بیشتر توضیح دادم و مقام معظم رهبری هم این سطح را در ۲ خط قبل از اینکه وارد سند شوند توضیح می‌دهند که بعد باید با همین آقایان (دفتر تبلیغات و مجمع) راجع به این مسایل هم به تفاهم برسیم، ما نظر خودمان را می‌گوییم و آقایان هم جرح و تعدیل بفرمایند.

۲. سطح دوم اوصاف بالاجمال تکامل جامعه است، یعنی این جمله که ایران کشوری است توسعه یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی، فناوری با هویت ملی...، چکیده چکیده خود سند است، که ما این را سطح بالاجمال گرفتیم. در این جمله جامعه بیست سال آینده را تعریف کرده‌اند. به تعبیری اگر بخواهیم برای این سند عنوان اصلی انتخاب کنیم، این عنوان مناسبی است که آقا هم خودشان این کار را انجام دادند.

۳. در سطح سوم، مقام معظم رهبری ۹ محور برای توضیح این جمله (ایران کشوری است توسعه یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی، فن‌آوری با هویت ملی و اسلامی) می‌فرمایند. این سه سطح شد که ضرب در ادبیا حوزه،

انقلاب و دانشگاه نیز شد.

البته به صورت تخمینی، راجع به هر واژه که آیا ادبیات حوزه راجع به کلمه‌ی توسعه یافته حرفی دارد یا نه، ادبیات انقلاب حرفی دارد یا نه و همچنین ادبیات دانشگاه، این دسته‌بندی را انجام دادیم.

پس ما مفروض گرفته‌ایم که هر واژه را از سه بردار نگاه کنیم. البته در این چیزی که تهیه شده است، حدس زدیم که ممکن است راجع به مفهوم «مستقل» یا مفهوم «امن» یا مفهوم «سلامت» یا «رفاه»، «فرصت‌های برابر»، «ارتقاء نسبی رشد در آمد»، حوزه در این مقولات حرفی داشته باشد که به این دلیل، این مفاهیم را از بخش مربوط به حوزه حذف کردیم و بالعکس هم وقتی درباره‌ی اصول اخلاقی در این سند سخن به میان می‌آید، به دلیل این‌که این سند از طرف شاگرد خلف امام نوشته شده است، قطعاً غرضشان اخلاق اسلامی و دینی است که حتماً از ارتکازات مذهب و حوزه گرفته‌اند و ما هم این مطلب را به بخش حوزه انصراف دادیم و نیز یک کلماتی مثل «انقلابی»، «نظام جمهوری اسلامی» واژه‌هایی هستند که بعد از انقلاب بوجود آمده‌اند و نه در ادبیات حوزه بوده‌اند و نه در ادبیات دانشگاه بوده‌اند. در این بخش هم چنین واژه‌هایی را که بنیانگذارانش (حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری) آن‌ها را توضیح داده‌اند و ما آن‌ها را به بخش انقلاب انصراف دادیم. البته بعداً با کار کتابخانه‌ای ممکن است این طبقه‌بندی‌ها، مورد جرح و تعدیل واقع شوند. این مدل ما است که در پژوهش کتابخانه‌ای خودمان، آن را به اثبات می‌رسانیم.

حالا در قدم بعد باید تعریف خودمان را از این سه ادبیات ارائه کنیم. به عبارت دیگر مثل الآن که درباره مدل، چیزی را تنظیم کردیم و به آن‌ها ضریب هم دادیم، حالا راجع به این دو حوزه هم باید یک تعریفی ارائه بدهیم. در رابطه با ادبیات حوزه بنا به بحثهای تطبیقی‌ای که در این سه سال انجام دادیم، حوزه به معنای وحدت کُل، نه به معنای یک قول شاذ در کتاب یک آقای، بلکه به عنوان ادبیات کُل حوزه که ما حاضریم این مطلب را هم اثبات کنیم که وقتی در فلسفه، فقه، اصول و اخلاق و کلیه معارف که وارد می‌شویم، می‌بینیم که حوزه دارای منطقی انتزاعی است و دارای فلسفه‌ای است که برخوایسته از فلسفه یونانی است و در آن جا هم فقط قدرت بیان فلسفه چرایی را دارد و بخش فلسفه‌ی چیستی را از کلام و مذهب گرفته است و فلسفه‌ی چگونگی هم اصلاً ندارد، بنابراین فقط فلسفه بودن را تمام می‌کند. از این رو، این فلسفه مفاهیم را به حقیقی و اعتباری تقسیم می‌کند، مفاهیم حقیقی اموری است نفس‌الامریه و مفاهیم اعتباری مفاهیمی است که مابه‌ازاء حقیقی در خارج ندارند و اوصاف مربوط به خودش را دارد، مثل این‌که متغیر هستند و.... و این مفاهیم اعتباری حدّ واسطه‌ی بین مفاهیم حقیقی (نفس‌الامری) و امور وهمی هستند، یعنی نه امورات وجودی هستند و نه مطلقاً عدمی هستند، بلکه در ذهن دارای مابه‌ازایی هستند.

بنابراین حوزه جامعه را یک امر اعتباری می‌داند، مفاهیم آن را هم اعتباری می‌داند و وقتی وارد مقوله سیاست، فرهنگ، اقتصاد، حقوق، زبان و... می‌شود، یک تحلیل‌هایی را ارائه می‌دهند که ما در بحث اعتبارات قبل الاجتماع و بعد الاجتماع تحلیلشان کرده‌ایم.

حجّت الاسلام روح الله صدوق: آیا دلیل این‌که فقها می‌گویند ما متکفل موضوع‌شناسی نیستیم، همین مطلب است؟

حجّت الاسلام و المسلمین صدوق: حکم را موضوع قرار می‌دهند و آن را هم انشایی و اعتباری می‌دانند، یعنی خودشان را در فقه و اصول فقط متکفل حکم می‌دانند و برای موضوع هم، تطبیق را کافی می‌دانند و برای تطبیق هم با منطق صوری کلی و مصداق می‌کنند و در نتیجه موضوع تبدیل به مصداق می‌شود. لذا به همین دلیل بود که گفتیم بنا به فلسفه‌شان کاری به فلسفه چگونگی و تبدیل ندارند.

حالا ظرفیت حضور این ادبیات در صحنه تمدن که موضوع بحث سند چشم‌انداز و موضوع بحث اداره است کم‌رنگ خواهد بود، زیرا با تحوّل علمی‌ای که در رنسانس پیدا شد، هم منطق غرب عوض شد و به منطق مجموعه نگری تبدیل شده و هم فلسفه‌اش، فلسفه علمی شده، لذا به فلسفه حقوق، اقتصاد، هنر، جامعه‌شناسی، مدیریت دست پیدا کرده‌اند.

اگر از موضع فقه هم وارد بشویم که فقها حکم را از موضوع جدا می‌کنند و می‌گویند موضوع‌شناسی مورد خطاب ما نیست، یعنی خروج موضوعی دارد، لذا راجع به این تمدن نظری ندارند و سکوت می‌کنند یعنی از جهتی حکم را از موضوع می‌برد و از جهت دیگر تکامل مادی و معنوی را می‌برد، یعنی هم اعتقاد دارند که شأن فقیه موضوع‌شناسی نیست و هم تکامل را جدای از زندگی مادی یا اجتماعی می‌داند و می‌گویند انبیاء نیامده‌اند که زندگی مادی بشر را مورد خطاب قرار دهند، لذا دیروز با قاطر و اسب و... به حج می‌رفتند و امروز با هواپیما می‌روند و می‌گویند که این‌ها مورد خطاب انبیاء نبوده است، پس نسبت به آن نظری ندارند، لذا وقتی می‌گوییم ایران کشوری است توسعه یافته، یک اصطلاحی است مربوط به تمدن امروز و بنا به بحثی که حوزه دارد، خروج موضوعی از خطابات شارع دارد، لذا ما گفتیم که در بحث توسعه یافتگی حوزه صحبتی ندارد.

از طرف دیگر، ادبیات دانشگاه ادبیاتی برخاسته از ادبیات رنسانس است و سیر تحلیل آن هم این است که غرب در برخورد با خرافات دین مسیح به اضافه ضعفی که منطق صوری در پاسخگویی به مسائل شناخت داشت، هر دو را نفی کردند و گفتند که استقراء حجّیت دارد، تجربه و عینیت حجّیت دارد، یعنی چون منطق صوری ذهنی‌گرا بود، با آن

برخورد کردند و با خرافات مسیحیت هم برخورد کردند؛ در نتیجه انقلاب سیاسی فرانسه بوجود آمد، لویی ها منقرض شدند و آغاز یک حرکت نواز نظر سیاسی بوجود آمد و بعد در آغاز کار فرهنگی که می خواستند انجام دهند گفتند که استقراء (تجربه) حجیت دارد یعنی دیگر کلیات و غیره حجیت ندارد. بعد هم که استقراء عمق پیدا کرد، توجه به نسبت بین امور پیدا کردند. در نتیجه آغاز مجموعه نگری به نحو کیفی از دقت ملاحظه نسبت آغاز شد، وقتی که این کیفیت را بوسیله نسبت انیشتین تبدیل به کمیت کردند، آغاز تحوّل در قرن ۲۰ بوجود آمد، یعنی تسخیر طبیعت به صورت ریاضی و کمی در آمد. لذا تمدن موجود یک تحلیل علمی دارد که همین است که الآن عرض شد و یک تحلیل سیاسی دارد که در بروشور فلسفه شدن می باشد، به این نحو که دموکراسی به دلیل برخورد با مسیحیت مشروط به اخلاق نشد، در نتیجه آراء عمومی حول اهواء دنیا شکل گرفت و کسانی که در نظام سیاسی آنروز طرفدار اخلاق شدند تبدیل به اقلیت شدند و نظامات بر اساس رأی به دنیا شکل گرفت، این نحوه مشارکت در صحنه سیاسی (یعنی نفی دیکتاتوری) و مشارکت در نظام سیاسی آن زمان، در اقتصاد انعکاس پیدا کرد یعنی مالکیت را از مدیریت جدا کرد و در مدیریت رأی به سهام داده شد. لذا هسته اولیه شرکتها شکل گرفت، یعنی پشت پرده نظام دموکراسی، یک سلطنت های دیگری متولد شدند که همان سرمایه داران بودند، لذا پادشاهان، مهره های بازیگران صحنه شرکت های عظیم شدند، که در آنها تجمع ثروت واقع شد و تجمع ثروت هم بر دستگاه سیاسی آنها حاکم شد و هم سفارش دهنده به مراکز تحقیقاتی شد، وقتی توانستند مکانیزم عرضه و تقاضای این دو عرصه را نسبت به انسان، کالا، کار و دیگر صحنه ها بگیرند، سفارش دهند تحقیقات شدند و علما را هم تحت تسخیر خودشان در آوردند و به دنبال آن هنر هم تحت اختیار دستگاه سرمایه داری قرار گرفت، یعنی اینها از یک طرف با دیکتاتوری برخورد کردند و گفتند که نباید موروثی باشد اما از طرف دیگر روبناها با مشارکت مردم واقع شد، ولی اختیارات به پشت پرده رفت، و همه دانشگاهها، دستگاه احزاب، رسانه ها و همه اینها بدست کارتلها و شرکت های بزرگ افتاد، البته کارتلها در قدم اول هم سعی می کردند که در صحنه سیاسی ظاهر نشوند ولی بعدها آمدند، الآن اکثر کسانی که در مجلس شوراها و سناهای دنیا حاضر هستند ثروتمندان هستند چون مردم پذیرفته اند که اگر به سرمایه داران رأی ندهند، پولشان در نظام نمی چرخد و کشورشان رونق اقتصادی پیدا نمی کند، لذا سعی می کنند به یک سرمایه دار برای رئیس جمهوری رأی دهند، برای این ه بتواند دنیایشان را آباد کند. اگر به عمر شرکت فولکس واگن، شرکت بوئینگ، شرکت فیات، تویوتا و... نگاه کنید، می بینید که در اینها انتقال ثروتهایشان به نسلهایشان داده می شود و می توانند حاکم بر شئون سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مردم شوند.

حجّت الاسلام روح الله صدوق: پس سلطنت به نوع دیگری رواج دارد.

حجّت الاسلام و المسلمین صدوق: بله! سلطنت موروثی است ولی ناپیدا است. زیرا در روینایش ۴ سال یکبار رئیس جمهور عوض می شود و دموکراسی مردم فقط در انتخاب رئیس جمهور معنی دارد ولی پشت قضیه باید ببینیم که چه کسی می تواند کاندید شود، در ظاهر حزب ها کاندیداها را معرفی می کنند، اما در باطن کنترل به صورت ناپیدا در احزاب صورت می پذیرد. به عبارتی کنترل مکانیکی نیست، بلکه دینامیکی و سیستمی است. آن وقت با نظام ما برخورد می کنند و می گویند شورای نگهبان دخالت می کند و نسبت به مذهبی بودن و غیره کنترل می کند و شما اگر بتوانید ساختار توزیع اختیارات ولی فقیه را درست کنید، دیگر لازم نیست شورای نگهبان به صورت مکانیکی برخورد کند، بلکه به صورت طبیعی کسانی که باید بیایند و جامعه را اداره کنند، بالا می آیند. در قدم دوم، بعد از این که ساختارها را درست کردید، می توانید قانون اساسی را هم بهینه کنید، ولی الآن به دلیل اینکه خوف است و تا انقلاب فرهنگی و تولید علم واقع نشود، این خوف، یک حرف حقی است، همین طور که در وصیتنامه حضرت امام آمده و الآن هم باید به آن عمل شود.

بنابراین ادبیات دانشگاه که علوم پایه آن به عنوان یک اعتقادات دنیا پرستی بر همه ی عرصه ها حکومت می کند، (هم بر عرصه ی علوم پزشکی و هم علوم اجتماعی) دین را در امر اداره ی جامعه حذف کرده است. این تحلیلی است که ما از ادبیات دانشگاه می دهیم.

این ادبیات جای دین را در علوم اجتماعی در بخش سنن اجتماعی، زاینده ی جامعه قرار می دهد. به عبارت دیگر حوزه می گفت که دین زاینده ی فلسفه و عقل است و دانشگاه می گوید که دین زاینده ی روابط اجتماعی است.

اما در ادبیات انقلاب، امام خمینی دین را نه زاینده ی جامعه می دانست و نه زاینده ی عقل، بلکه دین زاینده ی جریان توحید و اعلا ی کلمه ی حق در طول تاریخ است و مکانیزم آن هم از طریق وحی صورت می پذیرد، یعنی همانطور که خدای متعال از لطف خود جهان را خلق کرده، با لطف خود تشریح هم کرده است. حضرت امام (رض) دین را معنای حقیقی را در قرن بیستم با تفقهی که نسبت به روح این کلمات داشتند، مبنی بر این که اسلام دارای حکومت است، اینرا به وجود آوردند و صولت استکبار، استکبار کنندگان را هم در درون و هم در جهان شکستند و پرچم خداپرستی را که در وجدان عمومی بشریت از خاصیت افتاده بود، دوباره بلند کردند، یعنی هم در دین مسیح و هم در دین یهود که در ادبیات رنسانس منحل شده بودند و هم در جهان اسلام، با توسعه رنسانس، لطافت دنیایی و تنوع لذات دنیا به کام دولت های نا خلفی که جای پیامبران را گرفته بودند، شیرین آمد و روابط زندگی آنها را پذیرفتند

و بعد شکست خوردند و تجزیه شدند و بعد هم تسلیم شدند و وضعی را پیدا کردند که الآن دارند. در چنین اوضاع آشفته‌ای، امام این پرچم را بلند کردند و بار دیگر زنده بودن دین را به دنیا چشانند و منظور ما از ادبیات انقلاب، ادبیات بزرگ حادثه‌سازی برای احیاء دین در قرن بیستم است. وقتی می‌گویید ادبیات انقلاب، یعنی شکننده‌ی صولت ادبیات رنسانس و جامعه‌شناختی غرب (چیزی که همه‌ی دنیا را تسخیر کرده بود) و با تشدید کردن و حفظ آن توسط مقام معظم رهبری، روز به روز چهره‌ی ناپاک آن‌ها در پشت ادبیات حقوق بشر و ادبیات دموکراسی و مدرنیته (ادبیات توحش منظم) را ظاهر می‌کند و مظلومیت جمهوری اسلامی و مظلومیت خداپرستان عالم و حقانیتشان را به دنیا می‌چشانند، حلم و گذشت و ایثار آن‌ها را در صحنه‌ی جهانی به نمایش می‌گذارد، یعنی این انقلاب دستگاه اخلاق حمیده را به دنیا می‌چشانند (حلم اجتماعی، صبر اجتماعی، ایثار اجتماعی، فداکاری اجتماعی) و وقتی که این ظهور کند، «جاء الحق و زهق الباطل»، آن‌گاه اخلاق رذیله رنگ می‌بازد و دروغهایش ظاهر می‌شود، لذا وقتی می‌گویید ادبیات انقلاب، یعنی ایجاد تغییر در وجدان عمومی بشریت و بیدار کردن فطرت خدا جویی. در سازمان ملل این مطلب از خاصیت افتاده است و احترام به آزادی عقیده و اسلام و یهود و مسیحیت را در برابر با بودا و بت پرستی می‌دانند و می‌گویند احترام کنید و بگذارید که افراد مشغول به سننشان باشند ولی این سنتها یک امر خرافی است که بشر فعلاً با آن درگیر است و بعداً که ما توانستیم برنامه‌های توسعه را بیاوریم و این‌ها را به تکامل برسانیم، خودشان به صورت طبیعی دست بر می‌دارند. در منشور سازمان ملل با دین این‌طور برخورد می‌کنند که می‌گویند حق و باطل در عالم نیست، بلکه حق همان است که ما می‌گوییم و اصلاً قبول ندارند که در عالم خدایی، انبیایی، اخلاق رذیله و حسنه‌ای وجود دارد، بلکه فقط به برنامه‌های توسعه قائل هستند (برای اشتغال و سفر کردن جاده لازم است، برای استحکام خانه در مقابل زلزله مهندسی لازم است و...) خلاصه این‌که می‌گویند دنیای شما دنیایی است که در آن مد و الگوی غربی حرف اول را می‌زند و کاری هم به ادیان ندارند.

لذا وقتی با ادبیات انقلاب و حرفهای امام برخورد می‌شود، باید روح کلامان این چنین باشد که بر اساس اقامه‌ی کلمه‌ی توحید، در صحنه‌ی اداره باید عدالت، اخلاق حمیده را به مردم بچشانیم، باید الگوی عدالت در توزیع اختیارات، توزیع اطلاعات و توزیع ثروت را ارائه دهید، عقلانیت برنامه، عقلانیت اجتماعی این مسائل را باید نشان دهید، باید مشروعیتشان را نسبت به دین تمام کنید که این کار حوزه‌ها است. باید مقبولیت خودتان را به اثبات برسانید، یعنی باید به دنیا بگویید که ما مردمی سرشار از آرامش هستیم و در عمل هم همین را به طور کامل محقق سازیم.

این تعریف ابتدایی ما از این واژه‌ها است و لازم می‌دانیم که ادبیات انقلاب را به عنوان ادبیات حادثه‌سازی در قرن بیستم و شکننده‌ی همه‌ی شعارهای بت‌پرستی مدرن - که حضرت امام می‌گفتند - قرار دهیم، زیرا واقعاً با این انقلاب کلمه‌ی حق بزرگ شده، اعلا شده، بوجود آمده و موجود است. لذا ادبیات انقلاب حاکم بر ادبیات حوزه و ادبیات انقلاب حاکم بر ادبیات دانشگاه و نیز ادبیات انقلاب حاکم بر ادبیات فرهنگستان باید تحلیل شود. ادبیات انقلاب، حافظ جهت‌گیری ادبیات تولید شده در دفتر فرهنگستان است و باید این مطلب اثبات شود که در عمل اثبات هم شده است، ولی در نظر هر وقت کار کتابخانه‌ای روی شخصیت حاج آقای حسینی و منابع دفتر صورت پذیرد، این مطلب اثبات خواهد شد.

فی الجمله بر این اساس می‌خواهیم بگوییم، ادبیات حوزه و ادبیات دانشگاه، نه از نظر ظرفیت و نه از نظر ظرفیت جهت، توانایی ندارند که ادبیات انقلاب را در یک سند آکادمیک چشم‌انداز در برنامه‌های توسعه جاری کنند، زیرا ادبیات حوزه که خودش را منزوی می‌داند و از همان ابتدا می‌گوید که من مراحل تکامل در جامعه را ندارم، فقط جهت‌گیری کلی را دارم، ولی در برنامه حاضر نیستم، در چشم‌انداز حاضر نیستم، دانشگاه هم باید اثبات شود که نظام ارزشی مادی بر آن حاکم است و ما این را اثبات می‌کنیم، اگر مادی شد، آن‌گاه با دین درگیر است و نمی‌شود با آن زندگی مسالمت‌آمیزی داشت، زندگی مسالمت‌آمیز با کفر وقتی امکان دارد که با او بجنگیم و او را اسیر کنیم و به عنوان عبد و امه، مثل یک بچه از او مراقبت کنیم تا بزرگ شود و مسلمان شود، یعنی در مورد انسانهای کافر باید به عنوان عبد و امه برخورد کنیم و در مورد جوامعشان هم، آن‌هایی که غیر حربی هستند، باید جزیه بدهند و آن‌هایی هم که حربی هستند را باید از بین ببریم. لذا ما با نظام ارزشی غیر از ادیان هیچ‌گونه مسالمت نداریم، امّا با نظام ارزشی ادیان اعمّ از مسیحیت و یهود و پیروان تمام انبیاء سلف به علاوه‌ی اسلام، گفتگو و سخن داریم، البته غیر از آن‌هایی که بخواهند فتنه کنند که در این صورت منافق محسوب می‌شوند، یعنی آن‌هایی که از ادیان هستند و می‌خواهند در عالم شرارت کنند - مثل صدام - باید با آن‌ها برخورد شود، ولی اگر برگشتند و به دنبال فهمیدن حق رفتند، وظیفه‌ی همه‌ی علما و مسلمانان است که با آن‌ها صحبت و گفتگو کنند تا برای این‌ها قضیه روشن شود.

لذا بین این دو نظام ارزشی، اختلاف نیست، بلکه درگیری است. چون پایه‌ی نظام ارزشی اسلام، اخلاق حمیده است و پایه‌ی نظام ارزشی کفر، اخلاق رذیله است، پایه‌ی اخلاق رذیله شرک و طغیان و سجده بر ابلیس است و پایه‌ی اخلاق حمیده، توحید و سجده و عبودیت در خانه‌ی حق است، این دو نظام در کجا می‌توانند سازش و زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند و در مورد کفر، گفتگوی تمدن‌های معنی ندارد.

خوب در عمل هم با عنایت حضرت حق از سال ۴۸ تا حالا منطق و فلسفه‌ی نظام اسلامی تولید شده و توانایی صرف مفهوم را دارد و می‌تواند پروژه‌ها را بنویسد و در همه‌ی عرصه‌ها به وسیله‌ی عقلانیت جلو برود و با اصول فقه احکام حکومتی هم ظرفیت استثنائه بر در خانه‌ی اهل بیت عصمت و طهارت را بالا می‌برد و آن‌ها هم به اداره‌ی نظام کمک خواهند کرد. عقلانیت برنامه‌ریزی عوض می‌شود و تمدنی را در یک عرصه‌ای از منطقه‌ای از دنیا می‌توانیم ایجاد کنیم و برای حفظ خودمان (نه این‌که حکومت جهانی برپا کنیم) و به دلیل این‌که دنیا هجومش همه‌جانبه است و کفر به اداره‌ی همه‌جانبه دست پیدا کرده و از همه‌ی عرصه‌ها به اسلام حمله می‌کند، منطق شما باید بتواند همه‌جانبه از خودش دفاع کند، نه این‌که قیام کند و حکومت جهانی به وجود بیاورد، زیرا ایجاد حکومت جهانی قبل از ظهور حضرت ولی عصر (عج) معنی ندارد. لذا استراتژی دفاع همه‌جانبه که حضرت امام می‌فرمودند، استراتژی حاکم بر چشم‌انداز ما خواهد بود، بنابراین ما باید بتوانیم در همه‌ی عرصه‌ها آرایش دفاعی خودمان را به وجود بیاوریم.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته